

کاغذهایم برای نوشتن اندک بود

خاطراتی از زنده یاد سعید تشکری، از پشت صحنه های تئاتر مشهد، به مناسبت اولین سالگرد درگذشت او



سید جواد اشکذری



«سعید تشکری در ۲۰ تیر ۱۳۴۲ در قوچان به دنیا آمد و در ۱۹ بهمن ۱۴۰۰ به دلیل خون ریزی معده در مشهد از دنیا رفت.، آنچه گفتیم یک جمله بود، اما او در این ۵۸ سال زندگی پرفرازونشیب، آثار بسیاری در زمینه های ادبیات نمایشی و نیز ادبیات داستانی خلق کرد و به یادگار گذاشت. حوزه های فعالیت استاد تشکری زیاد است، از نمایشنامه نویسی و فیلم نامه نویسی در تلویزیون تا رمان نویسی و نگارش داستان کوتاه و بلند، از نقدنویسی و کارگردانی تئاتر تا نمایشنامه نویسی و پلاتونویسی در رادیو. زنده یاد تشکری نگاه بسیار عمیق اما مدرنی به همه اتفاقات فرهنگی و هنری کشور داشت. وجود او به عنوان تنور یسینی متفکر و دارای اندیشه در حوزه های دینی، به خصوص رضوی، در عرصه های هنر و ادب مشهد بسیار با اهمیت و برای آن ها غنیمت بود. بیشتر نوشته های تشکری در راستای هنر دینی و ادبیات شهودی بود و در رئای امام رضا^(ع)، مشتاقانه قلم زده و آثار ماندگار بسیاری در حوزه ادبیات، تئاتر و تلویزیون خلق کرده است. بدون شک زنده یاد تشکری هنرمند متعددی است که چه در سال های سلامت در حوزه تئاتر و چه در زمان بیماری تلاش داشت چراغ هنر دینی را روشن نگاه دارد. بیشتر نمایشنامه ها، رمان ها و داستان های تشکری درباره امام رضا^(ع) بود. جای خالی این خادم فرهنگ رضوی در سال های آینده بیشتر احساس خواهد شد و به طور حتم انتشار نیافتن آثار این هنرمند متعهد و برجسته تئاتر کشور، خلل بسیاری در هنر و فرهنگ رضوی ایجاد خواهد کرد. با توجه به زوایای مختلف و گسترده کارنامه هنری و ادبی سعید تشکری، در این نوشتار به مناسبت اولین سالگرد درگذشت این هنرمند فقید، نگاهی داریم به خاطرات تئاتر او در مشهد که در گفت وگوهایی متعدد با نگارنده بیان شده است.

- کلمات مثل دانه های برف بر جان من بارید

شش بهار و تابستان گذشت تا نهال وجودم شروع به قد کشیدن کرد در قوچان. کلمات مثل دانه های برف بر جان من بارید. نهال قد کشید؛ گلدان برایش کوچک بود و باغ می طلبد. از قوچان به مشهد و از مشهد به تهران آمدم. تهران هم آن روزها دودین بود و کم شدن تنها در صحنه نمایش بود که نفس می کشیدم؛ مثل نهنگ در برکه و گم شدم در تنهایی و گرسنگی و نوشتن در مطبوعات و کارگری در چاپخانه، برای لقمه نانی و شب بیداری هایی که طلوعش دیر می آمد. نوشتن و چراغی که باید تا صبح روشن می ماند، همه دل خوشی ام شد. اما دغره های ساعت بی وقفه می دیدند. کوجهه ها تنگ تر می شد و کاغذهایم برای نوشتن اندک بود. تا اینکه اولین باران بر آسمان دل من هم بارید. روزگار نوشتن برای رادیو، بعد هم سینما و تلویزیون و پس از آن کتاب ها با نام های شان یکی یکی از راه رسیدند. نمایش ها به صحنه می رفتند، از شهری به شهری دیگر، تا درخت دانا بی مدام آبیاری شود و قد بکشد.

- من و عمو و سالن بزرگ هلال احمر

سال های پیش از انقلاب اسلامی بود. عمومی داشتیم که مرحوم شد. در جوانی اش برایم نقش مراقب را بازی می کرد. تئاتر برای خانواده من حکم ترس و امنیت را توأمان داشت؛ مثل آداب دین داری و ادعاهای روشن فکری چیزی مثل درمیانہ ایستادن و نغرق شدن. ظاهرا از دید عمومی مبارزم که همیشه دغدغه داشت، من داشتم در تئاتر غرق و ذوب می شدم. عمو جان برای رد ذوب شدنم در تئاتر. مرا به سالن هلال احمر کنونی مشهد برد تا نمایشی ببینم. این اولین بار بود که سالنی می دیدم با فضایی متفاوت. اول چند ترانه بخش شد. آدم ها با تخمه و آجیل و ساندویچ و نوشابه و سیگار می آمدند و می نشستند؛ از سیبیلو، کچل، بیتل تا جوان، پیر، زن، مرد، بچه و بزرگ. آن قدر می آمدند تا سالن پر شود. بالاخره آهنگ ها تمام شد، پرده نمایش کنار رفت و همه جا تاریک شد. آن روز بود که فهمیدم تئاتر در تاریکی باید بازی شود و نور فقط باید روی صحنه بتاید. ضمنا اولین چیزی که خیلی توجهم را جلب کرد، یک ماشین ژپان واقعی روی صحنه ای بزرگ بود؛ نمایشی بود به نام «مستاجر»، اثر منصور همایونی. در طول نمایش من به شدت با آن ارتباط برقرار کردم. تا نمایش شروع شد، همه سکوت کردند، همه آن سیصد و اندی نفر. من آموختم که تئاتر در سکوت اجرا می شود. تازه نورها در صحنه های مختلف تغییر می کرد؛ هی شب می شد و هی روز، نور موضعی را اولین بار بود که در تئاتر می دیدم. تازه آدم های بسیار بزرگی هم که بعدها شاگردی شان را کردم، مثل داریوش ارجمند، کمال الدین غراب و خیلی آدم های بزرگ دیگر، در این نمایش بازی می کردند. نمایش با شکوه تمام روی



یاسبیل بگذاری با گریم بشوی، یا لباس پیرمرد بپوشی، نه؛ مادر کانون کارمان تولید بر مبنای کتاب های کانون بود. نمایشنامه ها بر مبنای کتاب هایی تولید می شد که بچه ها خوانده بودند؛ مثلا «همان های ناخوانده» و «ماهی سیاه کوچولو». بچه های کتابخانه پیش از اینکه وارد سالن تئاتر بشوند، داستان های آن را بارها و بارها خوانده بودند. حتی در آثار خارجی نیز همین گونه بود: «بچه های راه آهن» و «کلاس پرنده» از آثار «آریش کسنتر» و «هکلبری فین»، اثر «مارک تواین». همه فیلم های کانون و تئاتر های کانون از این قانون پیروی می کردند. آنجا نه پرده ای وجود داشت، نه نوری به آن مفهوم مصطلح خودش و نه فضای دروغینی. بچه ها در یک سالن چندمنظوره می آمدند، هم فیلم می دیدند، هم تئاتر کار می کردند، هم تئاتر می دیدند. هم گل بازی می کردند به مفهوم مجسمه سازی، هم نقاشی می کشیدند. این سالن، سالنی چندکاره بود که شما می توانستی برای صحنه های خودت، صندلی ها را دور بچینی، راست بچینی، چپ بچینی، دوسویه نمایش را اجرا کنی، یک سویه اجرا کنی. به یاد داشته باشید که ما بدون اینکه با این سیستم آشنا باشیم و فقط بر اساس خلاقیت این کار را می کردیم. این به مدد مربیان ورزیده ای بود که در کانون به ما آموزش می دادند. ما درحقیقت یک نمایش خلاق را برای گروه های خودمان اجرایی کردیم.

- ماهی در حوض است و نهنگ در دریا

ورود من به مرکز آموزش تئاتر آن زمان، با برگزاری یک دوره کلاس آموزش تئاتر به سرپرستی دکتر محمدعلی لطفی مقدم بود. از آن جمع من و حسن حامد، رفیق سفر کرده ام، آشنای قدیمی بودیم، اما کسانی مانند هوشنگ جاوید، زنده یاد رضا سعیدی، جواد اردکانی و علی اکبر حلیمی هم در آن جمع حضور داشتند.

بیداری از یک شب چهل ساله

یادداشتی از زنده یاد سعید تشکری

برای من نوشتن، هزار قطعه کردن جهان شناور و ادبی را می ماند. از منظر دراماتیک، خواه نمایشنامه باشد و خواه رمان و داستان، به آن نگاه می کنم تا برای خود پرچینی شهودی بسازم که در آن آدم ها طور دیگری دنیا را نگاه می کنند، جهان دراماتیک و داستانی من به ویژه در این سال ها به بیداری از یک شب چهل ساله می ماند. اما محصول دیگری از این پرچین خیال انگیز هم هست. تئاتر شقاوت بن مایه انسان عظیم تبدیل شده باشد. همه کنار هم، پرچین های بی شماری ساخته ایم. اصلا شاید همان دامن روزگار ما باشد. دلم از خزان همیشه می لرزد، چون که زاده تابستانم.



در آن مرکز، مدرسانی مانند داریوش ارجمند به ما فن نمایشنامه خواندن را می آموختند. اصغر الهی داستان نویسی درس داد. استاد مهرداد بهار اسطوره های ایرانی را از آیین میترا بی آموخت. دکتر لطفی «آموزش صحنه چیست؟» را درس می داد. دوستان آینده ام، رضا صابری و داوود کیانیان، هم جزو مدرسان بودند. دانشگاهی تابستانی و تمام عیار برگزار شد. نخستین داستان و نمایشنامه غیر کانونی من همان جانوشته، اما در مجله «پویه» کانون منتشر شد. پنهان از مسئولان کانون، پایم به مرکز سینمای جوان باز شد، اما همچنان نخستین فیلم هایم را زیر نظر مهدی آب بر در کانون به شیوه سوپر هشت ساختم. فقط او را ز مرا می دانست. زمان فیلم های سه دقیقه ای، دیگر کانون انگار برایم پوست انداخت. قبولی ام در دانش سرای عالی هنر تهران اتفاق افتاد. اکنون سال ۱۳۵۶ است. برای خدا حافظی نزد دکتر لطفی رفتم. هنوز جمله طلایی اش در ذهنم مانده است: «ماهی در حوض است و نهنگ در دریا.»

- نوجوانی با کفش های آبی کثانی

سال های آخر دهه ۶۰ بود که شورای بازی بینی تئاتر تشکیل شد، ترکیبی بدیع از آقایان دکتر لطفی مقدم، منصور همایونی، داریوش ارجمند، انوشیروان ارجمند، داوود کیانیان، رضا صابری، حمیدرضا سهیلی و سیدمحسن مصطفی زاده، همان چهره های نام آوری که آن تئاتر قبل از انقلاب را با همه جهان راه بردی اش اجرا کردند، در کنار چهره های انقلابی اکنون. خوب حالا مثلا من هم نام آشنایی در حوزه تئاتر هستم، یک بچه تئاتری به اسم سعید تشکری که از قضا موفقش تئاتر شده است. بزرگان خانواده پدری و مادری من مرده اند و من هم برای خودم می توانم مصمیم بگیرم.

در چهارراه لشکر، در محل سابق اداره فرهنگ و هنر، محوطه ای بود که تشکیل می شد از دو ساختمان شیروانی، یکی از آن ها کتابخانه اداره فرهنگ و هنر آن زمان بود و دیگری مرکز آموزش تئاتر. خوب یادم هست که یک روز هنگام تمرین نمایش «مادر» در سال ۱۳۶۹، وارد آنجا شدم. داریوش ارجمند ایستاده بود آنجا، با همان ژست خودش و یک آقایی که قدش از او کوتاه تر بود، با یاسبیل های رنگ شده مشکی کنارش ایستاده بود. داریوش ارجمند مرا به او معرفی کرد: «منصور جان، این سعید تشکری است با کفش های آبی کثانی». سعید جان، آقای منصور همایونی! به یک باره بعد از سال ها، آن نام و آن خاطره، نام و خاطره آن آدم بزرگ دوباره به ذهنم برگشت. بعد از نمایش «مادر»، نمایش «نقص» اوژن یونسکورا شروع به کارگردانی کردم، در یکی از اتاق های مرکز تئاتر. وقتی تمرین های نهایی نمایش تمام شد، رفتم سراغ همایونی و گفتم: «تشریف بیاورید و نمایش مرا ببینید.» او دچار شگفتی شد. آن زمان سرپرستی مرکز تئاتر را داوود کیانیان بر عهده داشت. داوود به منصور گفت که این عادت سعید است: «وقتی نمایش جا می افتد، از آدم های متفاوتی دعوت می کند تا ببینند و نمایش را ببینند.» منصور همایونی به اتفاق داوود کیانیان آمدند و تمرین ما را در اتاق دیدند و گفتند: «برایم خیلی عجیب است که یک نفر در شرایط کنونی تئاتر، اوژن یونسکو کار کند.»



به جز بازی خوب بازیگر توانمند سینمایی ایران، علی نصیریان، چه حرف جدی در باب عشق روایت شده است؟ این روزنامه نگار با اشاره به این نکته که از عشق سخن گفتن واز پایبندی، وفاداری و سیر و سلوک دران حرف زدن، دارای پیچیدگی های زیادی است، افزود: متأسفانه از این پیچیدگی ها مطرح نشد.

این درحالی است که شاید توقع این دالوگ های بهتری وجود داشت که بیان نشد. اگر چه عشق واژه جدیدی نیست اما مسئله مهمی است که مخاطب توقع دارد، ببیند این شکل عشق چگونه در این فیلم قرار است نشان داده شود.

من به عنوان مخاطب منتظر بودم در فیلم حرف جدیدی بشنوم، باوجود آنکه نباید پرگوئی وجود داشتم باشد، زیرا همه با واژه های عشق، دوستی و امیدواری آشنا



حاتمی کیا بالاخره داوری فجر را می پذیرد؟



همین دو روز پیش بود که مجتبی امینی، دبیر چهل ویکمین جشنواره بین المللی فیلم فجر، درباره تأخیر در معرفی هیئت داوران این دوره از جشنواره توضیح داد که این تأخیر تعمداً و براساس زمان بندی ای است که شورای سیاست گذاری جشنواره در نظر گرفته است تا از فشارهای احتمالی به اعضای این هیئت از سوی برخی جریان های رسانه ای جلوگیری شود. این تصمیم هرچند جلوی حاشیه های ناشی از فشار بر داوران را می تواند بگیرد اما زمینه ساز شکل گیری جریانی از گمانه زنی و شایعات در محافل رسانه ای درباره ترکیب احتمالی هیئت داوران شده است. روز گذشته این جریان گمانه زنی اوج گرفت و فهرست هایی در فضای مجازی بازنشر می شد که ترکیبی از چهره های متفاوت را در خود جای داده بود. در میان این فهرست ها اما یکی از نام های پرترکار نام ابراهیم حاتمی کیا بود. این فیلم ساز در دهه ۶۰ و ۷۰ پا داوری در چهار دوره جشنواره فیلم فجر از چهره های پرکار در حوزه داوری این رویداد به حساب می آمد. او بعدها در دهه ۸۰ تنها یک بار این مسئولیت را پذیرفت و بعد از آن دیگر به دعوت برگزار کنندگان فجر برای داوری پاسخ مثبت نداد، دعوتی که در مواردی حتی صورت رسانه ای هم پیدا کرد.

در سال ۹۷ بود که ابراهیم داروغه زاده، دبیر سی و هفتمین جشنواره فیلم فجر، با انتشار یادداشتی کوتاه خطاب به ابراهیم حاتمی کیا نوشت: «از آخرین باری که داور جشنواره فیلم فجر انقلاب اسلامی بودید ۱۰ سال می گذرد. از صمیم قلب آرزو داریم پس از ۱۰ سال دوباره افتخار بدهید و در مقام قاضی در جشنواره سی و هفتم فیلم فجر انقلاب حضور داشته باشید. ابراهیم حاتمی کیا اما این دعوت را نپذیرفت تا همچنان از چهره هایی باشد که گوئی رغبتی به قبول مجدد مسئولیت داوری ندارند. حالا نام ابراهیم حاتمی کیا جدی تر از همیشه به عنوان یکی از گزینه های اصلی داوری جشنواره فیلم فجر مطرح شده است. حاتمی کیا در حالی با این پیشنهاد مواجه شده که در دوره های مختلف یکی از چهره های معترض به عملکرد هیئت های داوری فجر بوده است و حالا حضورش می تواند بار دیگر ملاک های مدنظر این فیلم ساز با سابقه برای داوری مطلوب در این رویداد سینمایی را به نمایش بگذارد. آیا او این بار دعوت مسئولان جشنواره فجر را پذیرفته است؟



مهدی آب بر، مستند ساز مشهدی:

فیلم اولی ها باید بیشتر تلاش کنند

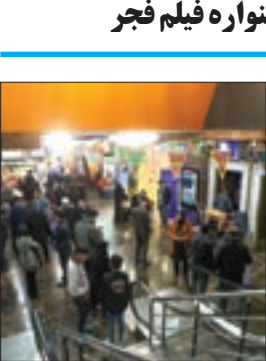


مهدی آب بر، مستند ساز مشهدی، معتقد است فیلم اولی بودن به معنای ساخت فیلم های بی کیفیت نیست. به گزارش شهرآرا، این مستند ساز مشهدی در حاشیه برگزاری نخستین روز جشنواره فیلم فجر در مشهد، درباره فیلم «در

آغوش درخت»، که اولین فیلم اکران شده جشنواره فیلم فجر در مشهد بود، خاطرنشان کرد: با وجود اینکه از یک کارگردان فیلم اولی توقع می رود فیلم خوبی داشته باشد و مسیر آینده خود را بتواند هموار کند، فیلم اصلا خوب نبود. او ادامه داد: متأسفانه جوانان ما غالباً غرور دارند. چند کار دستکاری و فیلم کوتاه انجام داده اند و فکر می کنند می توانند فیلمی در اندازه جشنواره بسازند و هر فیلمی که بسازند هم خوب است. اما این گونه نیست. آب بر خاطرنشان کرد: فیلم قصه خوبی نداشت و آخر آن بیشتر به فیلم فارسی شباهت داشت. مدتی است که از سینمای بومی صحبت می شود، اما بسیاری هنوز معنای سینمای بومی را متوجه نمی شوند. سینمای بومی را با سینمای محلی اشتباه می گیرند. در فیلم بومی باید از همه ظرفیت های بومی استفاده کرد. فیلم بومی در همه جهان معیارهای خودش را دارد و اتفاقاً فیلم بومی است که می تواند تماشاگر را با خود همراه کند.



۵ پردیس سینمایی در مشهد، میزبان مخاطبان جشنواره فیلم فجر



مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان رضوی از نمایش آثار جشنواره فیلم فجر امسال در پنج پردیس سینمایی مشهد خبر داد. محمد حسین زاده در گفت وگو با شهرآرا گفت: در بیستمین جشنواره فیلم فجر استان خراسان رضوی که از ۱۷ بهمن آغاز به کار کرده، پردیس سینمایی هویزه به اصحاب هنر و رسانه اختصاص یافته است و سایر علاقه مندان می توانند از طریق ساز و کار اعلام شده برای فروش بلیت، در پنج پردیس سینمایی آفریقا، برفی، سیمرغ، ویلاژ توریست و پارک بازار و براساس برنامه نمایش، به تماشای فیلم های جشنواره بنشینند. او خاطرنشان کرد: با توجه به اینکه اکران فیلم های جشنواره در مشهد با چند روز فاصله نسبت به تهران صورت می گیرد و نظرات کارشناسان و منتقدان درباره برخی فیلم ها بیان شده است، طبیعتاً استقبال از فیلم ها نیز بر اساس همین نظرات اتفاق می افتد. به نظر می رسد امسال نیز همچون سال های گذشته استقبال خوبی از جشنواره در مشهد صورت پذیرد.

